



<http://www.arianafghanistan.com>



۳ آگست ۲۰۲۰



خلیل الله معروفی

سنگ - کوه کوه و "حصارها"

همه از گل



مقاله استاد "حامد نوید" را در صفحه ۲۲ جولای ۲۰۲۰ "آریانا افغانستان آنلاین" مرور کرده بودم، که ضمن آن دو قلعه تاریخی افغانستان معرفی میشوند:

- یکی "قلعه فریدون"

- و دیگر قلعه "کک کوهزاد"

پانزده سال پیش وقتی سلسله مقالات "افغان، افغانی، افغانستانی" را مینوشتم، داستان رزم "رستم زال" را با "کک کوهزاد" در شاهنامه فردوسی خوانده بودم. فردوسی توسی این داستان عجیب و عبرت انگیز را در یک هزار بیت تصویر کرده است، که از ورای آن رزمجوئی و رزمخوئی "کک کوهزاد افغان" نمایان میگردد. موضوع بحث این مقاله مگر نکته دیگری ست و بگذارید وارد این مدخل گردم:

- در سرزمین صحرائی و هموار "مصر"، اهرام را از سنگ میسازند و اهرام سه گانه، که بیشتر از سه هزار سال قدمت دارند، هنوز پای برجای مانده اند. اما در افغانستان کوهستانی، که زیر هر سنگ و خشتش، "کان کان سنگ" خوابیده، قلاع و حصارها و استحکامات نظامی را از "گل" میسازند؛ معمولاً از "گل پخسه". چرا؟؟؟

- مقاله امروز، سوم آگست ۲۰۲۰ "استاد حامد نوید" باز هم از استحکامات سیستان باستان حکایت دارد. بلی؛ در دو مضمون اخیر استاد "حامد نوید" از قلعه ها و حصارهای سیستان سخن رفته است و از عظمت پارینه آنها، که امروز جز خرابه و ویرانه ای از آنها باقی نمانده است؛ چرا؟؟؟

- بیست و چند سال اول زندگانی در دامن "کوه خواجه صفا" یا خود "کوه شیردواز" گذشته است، ازین رو دیوارهای این کوه زیبا و دوستداشتنی را در زمان کودکی و نوجوانی لافل یکصد بار از نزدیک دیده ام؛ و خوب دیده ام، که این دیوارها همه از "گل" ساخته شده اند. چرا؟؟؟

- از آوان طفلی و خردسالی به یاد دارم، که "سپیل جُبه" میرفتیم و "جُبه" در میان دامنه "کاسه برج" و "بالاحصار کابل" موقعیت داشت. از همان زمان، که از آن بیشتر از هفتاد سال میگذرد، کاملاً به یاد دارم، که دیوار کوه از "کاسه برج" به

صورت "سه‌شاخه" به طرف گردنه "جُبه" پائین گشته بود. مگر امروز ازین قسمت "سه‌شاخه" دیوار، هیچ اثری دیده نمیشود؛ چرا؟؟؟

جواب من:

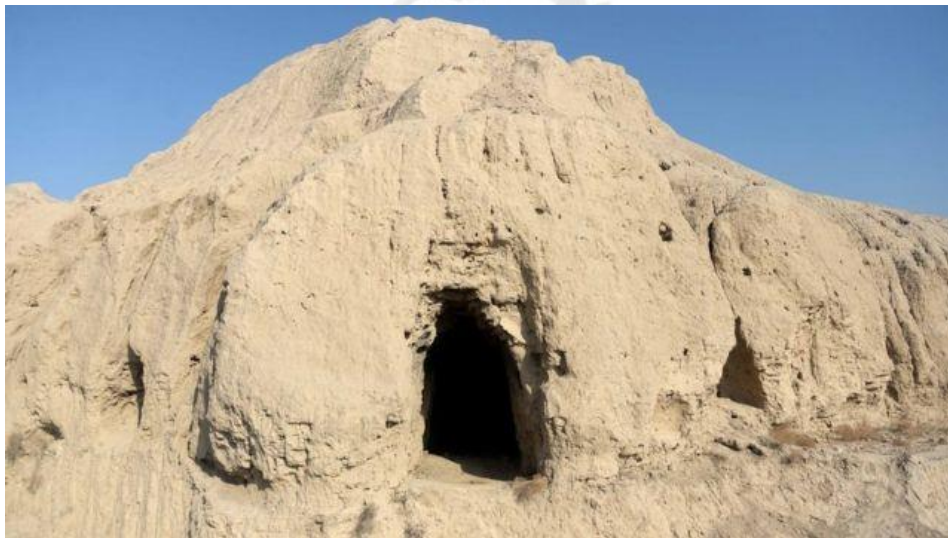
برای این، که دیوارها همه از "گل پخسه" ساخته شده بودند، که هم نظر به عوارض جوی روی به انهدام می‌گذاشتند و هم بر اثر بی پروائی و خرابکاری مردم. درست به یادم است، که مردم بی خانه و کاشانه و بی سرپناه کابل، گل همین دیوارها را تر کرده و از آن خشت می‌مالیدند و خانه‌های خود را اعمار میکردند. اگر این دیواره‌ها از "سنگ" میبودند، این کار صورت نمی‌گرفت؛ هرگز و هرگز و هرگز.

اگر قلعه "اختیارالدین" هرات را مدّ نظر می‌گیرم و یا قلاع و حصارهای بلخ را و حصارهای سیستان را و تا زمانه ما دیواره‌های "باغ بابر" را و اگر خانه‌های روستائی را مدّ نظر بگیرم، که به صورت "قلاع" ساخته شده اند، همه و همه و بلااستثناء از گل خام و گل پخسه اعمار شده اند، که در طول اعصار همه از بین رفته اند و میروند و امروز فقط "خاکستر" آنها به یادگار مانده است. استاد محمد حسین "سراهنگ" ضمن یکی از آهنگهای مطنطن خود میخواند:

رفتیم و داغ ما به دل روزگار ماند

خاکستری ز قافله ای، یادگار ماند

بلی؛ از قافله روزگار افغانستان اینک جز خاکستری باقی نمانده است!!!



آتشکده نوبهار بلخ

در تاریخ از غزنی و زیباییهایش میخوانیم، که گویا "عروس شهرها" بوده است. غزنی در زمان سلطان جهان سبتان غزنه، "محمود غزنوی" آنقدر باعظمت بود، که گویند چار هزار مدرسه و حمام داشت. باغهای مجلل و با نام و نشان "محمود غزنوی"، از قبیل "باغ فیروزی" و دیگران نیز شهره آفاق بودند. مگر از قرار معلوم همه از "گل" ساخته شده بودند، که امروز اثری از آنها دیده نمیشود.

واقعاً ذهنم را این سؤال بزرگ همیشه میرنجاند، که در سرزمین کوهسار افغانستان، همه ساختمانها و قلاع و حصارها و حتی استحکامات عسکری را از "گل" می‌ساختند. گوئی هرکس "کلوخی می‌گذاشت و از آب می‌گذشت"، کسی غم آینده را در سر نداشت. همه در فکر "دفع الوقت" بودند و در فکر زمانه خودشان. کسی آینده را در نظر نمی‌گرفت. شاید از همین سبب بوده، که آثار باستانی ما همه نابود گشته اند و از اجداد ما در زمینه چیزی مُعتنابه برابما به یادگار نمانده است!!!

اگر تاریخچه کلیسای مشهور شهر "کلن" را در المان مدّ نظر بگیریم، ساختمان این بنای با عظمت حدوداً پنج صد سال را در بر گرفته است. هر زمامداری، که می‌آمد کار اعمار را ادامه میداد و ماحصل آن شد، که در عرصه پنج قرن چنین بنای با عظمت به وجود آید. در افغانستان بیچاره و هردم شهید ما، هر زمامداری، که می‌آمد، آثار ماقبل و ماسبق خود را نابود میساخت و در جایش چیزی به نام خود به یادگار میگذاشت. مثالی میزنم:

خوب به یاد دارم، که "پاپا غلام محمد فرهاد"، وقتی در دهه سی هـ ش به حیث رئیس بلدیہ یا بناروال کابل انتخاب گردید، انقلابی را در ساحه ساختمانی کابل برپا ساخت. او به پاس سپاهیان نامعدود، اما بینام و گمنام و فراموش شده تاریخ ما، در نقطه تقاطع "جاده میوند" و "جاده نادر پشتون" آبدۀ ای مجلل از سنگ مرمر سفید اعمار کرد؛ که واقعاً هم بسیار مجلل و با عظمت بود. او این آبدۀ را "سپاهی گمنام" نامید، که نامی ست، سخت زیبا و باشکوه و با مسما. این نام مطابق به عرف معمول جهان به میدان آمده بود؛ چنان، که در هر کشوری یادگاری برای "سپاهیان گمنام" خود اعمار میکنند!!! مگر امروز از آن آبدۀ باشکوه دیگر اثری دیده نمیشود؛ چرا؟؟؟

برای این، که بناروال بعدی به نام "داکتر محمد آصف سهیل"، آبدۀ با عظمت "سپاهی گمنام" را تخریب کرد و در عوض یک آبدۀ جدید و مسخره و به اصطلاح عوام کابلی "بی‌نمود" ساخت، که تا امروز پای برجای است. او حتی نام خوشنمای و خوشخرام "سپاهی گمنام" را نیز از صفحه روزگار برانداخت؛ و این "نام نامی و گرامی" را با ترکیب "آبدۀ میوند" تعویض کرد. "داکتر سهیل" این کار بیخردانه و دور از تأمل و تعقل را کرد، تا نام سلف صالحش ازین صفحه شهر، زائل گشته و به جایش، نام خود "داکتر سهیل" به مشام خلق خدا برسد!!!

و چنین است سرشته امور در "افغانستان خاکسار ما"!!!

(خلیل‌الله معروفی - همبورگ - سوم اگست ۲۰۲۰)



سنگ - کوه کوه و "حصارها" همه از گل

[maroofi_k_sang_kohkoh_hesaarhaa_az_gell.pdf](#)